

پرداخت و از دمشق ببلده (صفد) شتافته آنجا را بصلاح مفتوح
 ساخت و آنگاه كرك و كوكب را بمصالحه گرفت و از آنجا بقدم
 خرامید و نماز عید اضحی در آن مقام متبرکه که گذاوده بعشقلان
 رفته و آن خطبه را از برادر خود ملك عادل ستانده كرك را در
 عوض بدو داد * پس بعه که منزل گزیده بعبادت سوره آن بلده
 فرمان داد و بعد از آن بنفس شریف بشقیف شریف بود
 و آن قلعه را که در کمال متانت و حصانت بود محاصره فرمود چون
 حاکم شقیف که در سلك عقلا و اعیان فرنگ انتظام داشت علامات
 فتح و ظفر در جانب اهل اسلام مشاهده نمود * تنها از قلعه بیرون
 آمده بدرگاه آن پادشاه عالی جاه رسید و سلطان او را بار آده اعزاز
 و احترام نزدیک خود بنشانید بنا بر آنکه بلغت عربی مهمان عزیز
 دانا بود بعرض رسانید که عرض من از تصدیق ملازمان آستان
 سلطنت ایشان آنست که اشارت علیه صدور یابد که بنده بدمشق
 رفته آنجا ساکن باشم و از دیون اعلی سال بسال مرا آنمقدار غله
 و زر دهند که با اهل و عیال بفرانت بگذرانم * و هرگاه این ملتس
 من درجه قبول یابد قلعه را تسلیم خدام عالی مقام نمایم و سلطان صلاح
 الدین التماس او را بعز اجابت اقترا آن داده حاکم شقیف بقلعه باز
 گشت و لشکر اسلام ترك محاصره و محاربه کرده دل بر مصالحه
 نهادند * بعد از چند روز بوضوح پیوست که آن کافر پیاپی خدعه

و فریب از قلعه بیرون آمده و غرضش از آن سخنان آن بوده که
 مصریان دست از تضییق اهل شهر بردارند تا او مرمت برج و باره
 نموده ذخیره بقعه در آورد لاجرم سلطان در غضب رفته گرت
 دیگر سپاه ظفر پناه را اشاره محاصره حصار فرمود و دایران آغاز
 کارزار کردند و روی بترتیب آلات و ادوات قلعه کیری آوردند
 در خلال این احوال خبر رسید که لشکر بی کران و حشر فراوان
 از فرنگان بمکه آمده آن بلده را محاصره می نمایند و ملک عادل بدان
 راضی گشت که با کافران شقیف مصالحه نماید بدین موجب که
 شهر را با تمامی آلات و اسلحه و مراکب و دو بیست هزار دینار
 زر بدیشان دهد و صد نفر از اسیران متعین و پانصد کس از جاهیل
 اساری مطلق العنان گرداند تا ایشان مسلمانان را رها کنند که
 بسلامت از آنجا بیرون آیند و سلطان از شنیدن این سخنان متأثر
 گشته برین صلح انکار بلیغ نموده آن گاه باستصواب و برب رای
 و تدبیر ترک محاصره شقیف داده بتخریب عسقلان فرمان داد
 زیرا توسعید که در غیبت رایت ظفر آیت کفار فرنگ بر آنجا
 استیلا یابند و باستظهار اموال عسقلانیان بیت المقدس را بحوزه
 تسخیر در آورند و ملک افضل که در سلسله اولاد و امجاد صلاح الدین
 انتظام داشت و حاکم دمشق بود متصدی تخریب آن بلده گشته
 حکم فرمود که متوطنان عسقلان روی بسایر بلاد شام آورند

و ازین جهت حزن تمام و مصیبت مالا کلام بر ضمایر اهل عسقلان
 مستولی گشته در بیع چیزها که قابل نقل نبود شروع نمودند و چیزی
 که ده درم می ارزید بیک درم می فروختند و کسی نمی خرید *
 در مرآت الجنان مسطور است که عسقلانی دوازده مرغ بیک درم
 می فروخت از زانی ساراشیا ازین قیاس باید کرد * القصه از بیستم
 ماه شعبان تا غره رمضان جمعی کنیر بتخریب آن بلده پرداختند
 و بالاخره آتش در بیوتانش انداختند و همچنان بلده (لد) و قلعه
 (رمله) را خراب کردند مقارن آن حال از نزد ملک عادل خیر
 آمد که مردم فرنگ بدین معنی راضی شده که اگر بلاد سواحل را
 بایشان گذاریم با ما مصالحه نمایند و دیگر بهیچ طریق تعرض
 ببلاد اسلام نوسانند و سلطان صلاح الدین او را اجازه صلح داده
 قاعده عهد و پیمان میان مساهانان و فرنگان بنیلاظ ایمان تا کید یافت
 و از جانبین تجار آغاز آمد و شد نمودند * آنکه سلطان دین پناه
 به بیت المقدس شتافته ملک ظاهر و ملک افضل را رخصت داد که
 ببلاد خود روند و بنفس نفیس روزی چند در بیت المقدس اقامت
 فرموده بعد از آن بدمشق شتافت * و در روز بیست و هفتم شوال
 سنه ثمان و ثمانین و خمسیه بدار الملک شام رسیده جمیع اولاد او
 با سایر حکام شام در خدمتش مجتمع گشتند و چند ماه بسور و سرور
 اوقات گذرانیدند و در روز جمعه پانزدهم شهر صفر سنه تسع و ثمانین

و خستمایه سلطان جهت ملاقات قافله حج سوار شده * چون از نزد حاجیان مراجعت نمود به تب محرق گرفتار گشته * در بیست و هفتم همان ماه بجوار رحمت و مغفرت الهی پیوست و فرق انام از خواص و عوام آغاز فغان و زاری و ناله و بیقراری کردند * و در وقتی که چشم خلائق بر جنازه آن پادشاه عادل افتاد آواز ناله و زاری بلند کردند که زیاده بر آن تصور نتوان نمود * و سلطان صلاح الدین پادشاهی بود بصفهت نصیحت موصوف و بوفور شجاعت معروف * علما و افاضل را دوست داشتی و همواره همت بر ترفیه احوال ایشان کماشتی * و در همان سال که در مصر پادشاه گشت از شراب و از جمیع منہیات در گذشت * و در ایام دولت او بقاع خیر در بلاد مصر و شام بسیار طرح انداخت و مستغلات خوب و مزروعات مرغوب بر آن ابنیه رفیعه وقف ساخت *

و تفصیل بعضی از آن عمارت اینست که نوشته میشود * مدرسه قرافه کبری و صغری که نزدیک بقبر امام شافعی رضی الله عنه واقع است و مدرسه قاهره معزیه قریب بمزاری که منسوب است بامام حسین رضی الله عنه فی الدارین * و خانقاه بجای برای سعید السعدا که از جمله خلفای اسماعیلیه بوده ^(۱) بنا نمود و مدرسه

(۱) خلفای اسماعیلیه هم الخلفاء الفاطمیون الذین تولوا الحکم فی المغرب و مصر من سنة ۲۹۷ لغایة سنة ۵۶۷ نسبة الی احدى فرق الشيعة الذین يقولون

حنفیه که بموضع سرای عباس بن سلازست تعمیر فرمود و مدرسه شافعیه که در مصر معروف است بزین التجار و مدرسه مالکیه در قاهره معزیه و دارالشفائی که داخل قصر او بود و مدرسه و خانقاهی که در قدس خلیل بنا نموده و با تمام رسانید * و گویند سخاوت سلطان صلاح الدین بمنابیه بود که با وجود بسطت ممالکت و فسحت ولایت و وفور مداخل و کثرت غنایم در روز وفات در خزانه او زیاده از چهل و هفت درم نقره نبوده * **والعلم عند الله الودود ***

﴿ در ذکر ابو الفتح عثمان بن صلاح الدین یوسف ﴾

سلطان صلاح الدین در زمان حیات ایالت ولایت مصر را به پسر بزرگتر خود عثمان تفویض نموده او را ملقب بملك عزیز گردانیده بود و چون خبر فوت آن عزیز مصر معدلت بعزیز مصر رسید قدم بر مسند سلطنت نهاده اکابر و اشراف آن بلده بتجدید بیعتش پرداختند * و ملك عزیز بعد از آنکه خاطر از ضبط آن مملکت فارغ گردانید قصد برادر خود ملك افضل نموده ^(۱) باتفاق عم خویش ملك عادل سه نوبت لشکر بدمشق کشیده و در ماه رجب سنه اثنی و تسعین و خسمایه آن بلده را بعد از محاصره و محاربه گرفته * ملك افضل فرار بر قرار

بإمامة اسماعیل بن جعفر الصادق . (۱) ملك أفضل - هو الملك الافضل علی ابن صلاح الدین یوسف اکبر اولاده علی ما هو المشهور

اختیار کرده * عزیز سلطنت دمشق را بملك عادل تفویض نموده
 خود بمصر معاودت نمود * و در سنه ثلث و تسعين و خمسمایه سیف
 الاسلام طغرل تکین^(۱) بن نجم الدین ایوب که حا کم بن بود از
 عالم فانی رحلت نمود و بعد از وفات او پسرش فتح الدین^(۲) اسمعیل که
 او را ملك معز می گفتند در ین پادشاه شد و در سنه خمس و تسعين
 و خمسمایه ملك عزیز در مصر وفات یافت و او جوانی بود در غایت
 حلم و حیا و نهایت عفت و سخا * و بعد از فوت او مصریان متفرق
 بدو فرقه شدند * طبقه بر سلطنت پسر عزیز^(۳) که موسوم بعلی
 و ملقب بمنصور بود اتفاق نمودند و زمره دیگر کسی بطلب ملك
 افضل فرستاده * او را انقیاد فرمودند *

﴿ در ذکر سلطنت ملك افضل بن صلاح الدین یوسف ﴾

چنانکه از سیاق کلام گذشته بوضوح می پیوندد که ملك
 افضل در زمان حیات پدر حا کم دمشق بود و چون سلطان

- (۱) طغرل تکین ؛ هو الملك العزيز سيف الاسلام أبو الفوارس طغتكين
 ابن نجم الدين أيوب بن شاذي الكردي أخو السلطان صلاح الدين يوسف
 القائد الاسلامي الشهير توفي بمدينة المنصورة التي بناها في اليمن أيام حكمه بها
- (۲) فتح الدين اسمعيل الشهير بالملك المعز ، هو ابن سيف الاسلام
 طغتكين بن نجم الدين أيوب . (۳) پسر عزیز ، هو الملك المنصور علي
 ابن الملك العزيز عثمان بن صلاح الدين يوسف .

صلاح الدین بهالم آخرت انتقال نمود برادرش عزیز با اتفاق عم خود
 ملك عادل سه كرت لشكر بدمشق كشيده آن ملك را از ملك
 افضل انزاع فرمود و صرخدر^(۱) بوی ارزانی داشته او در صرخد
 بسر میبرد تا وقتی كه ملك عزیز وفات یافت آنكاه بمصر شتافت
 و روزی چند بر مسند عزت تكیه زده آنكاه عمش ملك عادل
 با سپاه پر دل بمصر رسیده بنده شمشاط را^(۲) بملك افضل ارزانی
 داشته سلطنت مملكت مصر بر ملك عادل قرار گرفت * و ملك
 افضل بشمشاط رفته مدت حیات در آنجا بسر میبرد * در سنه
 اثنی و عشرين و ستایه در آنجا بجوار رحمت ایزد متعال پیوست
 و در تاریخ یافعی^(۳) مسطور است كه ملك افضل را فضل و كمال بسیار
 بود و از علماء زمان خود استماع حدیث فرموده در جودت كتابت
 ید بیضای نمود * و در تعظیم و تكريم اصحاب دانش مراسم مبالغه
 بتقدیم میرسانید و در تاكید قواعد عدل و كرم از خود بتقصیر

(۱) صرخد ؛ قلعة قديمة بالشام فيما بين الحوران وجبل الدرور والآن قرية
 صغيرة بها آثار و طول (۲) شمشاط ؛ قلعة قديمة على نهر الفرات بكرستان
 شمالي الرها وجنوب حصن منصور ذكرها الاطلس العثماني التركي باسم
 صامساد (۳) یافعی ؛ هو عبد الله بن أسد الشهير بقطب مكة ونزيل الحرمين
 لطول اقامته بهما توفي سنة ۷۵۵ وله مؤلفات قيمة أشهرها تاريخه المذكور
 المسعى بمرآة الجنان في حوادث الزمان المطبوع بمجيد آباد الدكن

راضی نمیشد و در انشا و رسایل و مکاتیب و قوف تمام داشت
 و در نظم و اشعار رایت مهارت می افراشت * در آن اوان که برادرش
 عزیز که موسوم بعثمان بود و عمش عادل که او را ابو بکر می گفتند
 ولایت دمشق را از وی گرفتند این چند بیت نظم کرده بنزد
 ناصر خلیفه^(۱) فرستاد * ﴿نظم﴾

مولای ان ابا بکر و صاحبه عثمان قد غصبا بالسيف حق علی
 وهو الذی قد و لاه والده علیهما فاستقام الامر حیزولی
 نخالفاه و حملا عقد بیعته و الامر بینهما والنص فیہ جلی
 فانظر الی حظ هذا الاسم کیف لقی من الا و اخر ما لاقی من الاول

و ناصر خلیفه این سه بیت در جواب بدو فرستاد ﴿نظم﴾

وافی کتابک یا بن یوسف معلنا بالود یخبران اصالمک طاهر
 غصبو اعلیا حقه اذ لم یکن بعد النبی له یثیر ناصر
 فابشر فان غدا علیه حسابهم واصبر فنادم رک الامام الناصر
 و وزیر ملک افضل نصر الله بن ابی الکریم ضیاء الدین محمد
 بن عبد الکریم الشیبانی الجزری بود و نصر الله نیز مانند برادران
 خود عز الدین علی و مجد الدین ابو السعادات مشهور است به این

۱ ناصر خلیفه هو الناصر لدین الله أحمد بن المستفی الرابع والثلاثون
 من الخلفاء العباسیین ببغداد تولى الخلافة بها من سنة ۵۷۵ لغایة سنة ۶۲۱
 حیث تولى بعده ابنه الظاهر بامر الله محمد بن الناصر *

اثیر جزری * و ابن اثیر در فنون فضایل و صنوف علوم سرآمد علما و فضلاء زمان خود بود * و در فن انشا و نوشتن رسایل آتقدیر مهارت داشت که فوق آن مرتبه متصور نیست و او در جزیره ابن عمر^(۱) متولد شده * و هم آنجا نشو و نما یافته * در اوایل ایام صبی بحفظ کلام ملک علام فایز شده * گویند قوت حافظه اش بمثابه بوده که تمام دیوان ابی تمام و بختری و متنبی را یاد داشته و در تاریخ یافعی از ابن خلکان^(۲) مرویست که چون ابن اشیر از کسب فضایل باز پرداخت بملازمت سلطان صلاح الدین شتافت و منظور نظر تربیت گشته وزارت ملک افضل بوی تعلق گرفت * و ابن اثیر من حیث الاستقلال بدان امر مشغولی می نمود تا وقتی که عزیز و عادل دمشق را از ملک افضل انتزاع کردند آنکاه ابن اثیر بنابر توهمی که از آن دو عزیز داشت در گوشه متواری کردید * یکی از حجاب ملک او را در صندوق نشانده و در صندوق را مقفل ساخته بر اشتری بار کرده و پرا از دمشق بیرون آورده همراه بمصر برد و ابن اثیر در آن دیار بنیابت

(۱) و بانی آن جزیره عمر بن عبد العزیز بوده لذا بجزیره عمریه شهرور است
 (۲) ابن خلکان ، هو أبو العباس شمس الدین أحمد بن ابراهیم من كبار العلماء و مشاهیر المؤرخین ولد بمدينة أربل سنة ۶۰۸ توفی بدمشق سنة ۶۷۱ وله مؤلفات قيمة أشهرها تاریخه الشهیر « وفيات الاعیان و انباء أبناء الزمان »

ووزارت ولد عزیزقیام نمود * وچون عادل مصر را نیز مسخر نمود
 ابن اثیر از آنجا گریخته بحلب رفت و روزی چند بخدمت ملک
 ظاهر پرداخته از حلب روی بموصل آورد از موصل بسنجار شتافته
 باز بموصل عودت کرد تا آخر ایام حیات آنجا مقیم بود * و از تصانیف
 داله بر وفور فضیلت ابن اثیر یکی کتاب مثل السائر است^(۱) و آن
 نسخه اشتمال دارد بر آدابی که شعرا و کتاب و اهل انشا را ضروریست
 و ایضا کتاب الوشی المرقوم فی حل المنظوم و کتاب المعانی المختصرة
 فی صناعة الانشا از جمله منشآت آن وزیر فضیلت انماست و فائش
 در سنه سبع و ثلاثین و ستمایه روی نمود او از برادران خود عزالدین
 علی^(۲) و مجدالدین ابو السعادات خورد تر بود

﴿در ذکر سلطنت ملک عادل بن نجم الدین ایوب﴾ در تاریخ

(۱) المثل السائر - هو کتاب المثل السائر فی أدب الکاتب والشاعر
 لمؤلفه الشهير باین الاثیر ضیاء الدین ابي الفتح نصر الله بن الکریم الجزری
 الاخ الثالث لمجد الدین مبارک الملقب بابی السعادات صاحب کتاب النهایة
 فی غریب الاحادیث (۲) عز الدین علی - هو أبو الحسن عز الدین علی
 ابن ابي الکریم الجزری أخو ابي السعادات مجد الدین مبارک بن ابي الکریم
 الجزری الشهير باین الاثیر صاحب کتاب النهایة فی غریب الاحادیث . وله
 مؤلفات قيمة فی التراجم والتاریخ منها الکامل فی التاریخ وأسد الغابة فی
 معرفة الصحابة ولد فی جزيرة ابن عمر سنة ۵۵۵

یافعی مسطور است که ملک عادل بصفه عقل و تدبیر موصوف بود بنابر آن برادرش صلاح الدین یوسف در سوانح امور باوی مشورت میفرمود و بصیام نهار و قیام لیل میل بسیار داشت و در زمان سلطنت برادر در بعضی از بلدان شام مثل عک^(۱) و کرك^(۲) رایت حکومت می افراشت و بعد از فوت برادر زاده خود ملک عزیز بر مملکت مصر و شام مستولی شده و ولد عزیز علی را که ملقب بمنصور بود بمدینه روه^(۳) فرستاد و زمام رتق و فتق و قبض و بسط آن ولایت را بقبضه اختیار پس خود ملک کامل داد

(۱) عکا - مدینه علی ساحل البحر الابيض المتوسط و لها قلعة قديمة حصينة كان لها شأن عظيم في التاريخ في عهد الصليبيين و حملة الفرنسيين بقيادة نابليون و في حروب ابراهيم باشا المصري * و يكون له أيضا شأن أعظم حيث وردت في فضله أحاديث كثيرة و بشارات عظيمة. منها الحديث المشهور « طوبى لمن رأى عكة » و حديث عين البقر و غير ذلك مما يطول شرحه و في كتاب اليواقيت و الجواهر ان وزراء المهدي سبعة ينزلون بمرج عكا كلهم يتكلمون بالعربية الخ الخ (۲) كرك - هي قلعة الكرك الحصينة الواقعة على وادي الكرك الذي يصب في بحيرة لوط بشرقي الاردن و بها آثار قلاع و حصون متخلتة من عهد الصليبيين و غيرهم (۳) رها - هي المدينة المشهورة الآن باسم « أورفا » واقعة بشرقي الفرات في شمالي الجزيرة على مسافة ۱۹۰ كيلومتراً من مدينة ديار بكر عاصمة كردستان التركي و هي مدينة قديمة جداً بها طول و آثار يرجع تاريخها الى عهد الكلدانيين *

و حکومت دمشق را به پسر دیگری خود ملک معظم
تفویض نمود و جزیره را بفرزند دیگر ملک اشرف ارزانی
فرمود * ایالت اخلاط را^(۱) پسر چهارم خود ملک اوحد که
ایوب نام داشت مفوض گردانید و بفراغ بال در مصر نشسته
رایت سلطنت با یوان کیوان رسانید و در ماه رجب سنه ثمان
و تسعین و خمسیه ملک معز اسماعیل بن سیف الاسلام طفتکین
ابن نجم الدین ایوب که در مملکت یمن باظهار شعار ظلم و ضلال می
پرداخت و بشرب مدام اشتغال نموده دعوی میکرد که نسب من
به بنی امیه می رسد در موضع زبید^(۲) بدست امراء خود بقتل
رسید و پسرش ملک ناصر^(۳) که در صغر سن بود قائم مقام پدر شد
و از جمله افاضل ابو الغنائم^(۴) مسلم بن محمود شیرازی با ملک معز
معاصر بود * و کتاب عجایب الاسفار و غرائب الاخبار بنام او تصنیف
نموده در سنه تسع و ستمایه ملک اوحد ایوب بن ملک عادل که حاکم

(۱) اخلاط - قلعه و مدینه قدیمه حصینه بولاية بدلیس علی الشمال

الغربی من بحیره وان بگردستان الشمالی لایزید ساکنها الآن عن ۴۰۰۰ نسمة

(۲) زبید - بلدة شهيرة باليمن فی الجنوب الشرقي من ميناء الحديدة

الشمهيرة تخرج منها علماء كثیرون (۳) الملك الناصر بن الملك المعز اسماعیل

ابن سیف الاسلام طفتکین (۴) أبو الغنائم مسلم بن محمود شیرازی صاحب

کتاب عجایب الاسفار و غرائب الاخبار *

اخلاط بود و بظلم و ستمك دما اشتغال مینمود و وفات یافت و حکومت
 به برادر دگرش ملك اشرف داد * و در سنه اثنی و عشر و ستمایه
 ملك عادل نبیره ملك مسعود بن ملك كامل را بایالت ولایت یمن
 سرافراز ساخته بدان جانب ارسال داشت و چون ملك مسعود
 بحدود آن مملکت رسید اعیان و اشراف در طریق اطاعت سلوك
 نموده مراسم استقبال بجای آوردند او را در یمن به یمن و سعادت
 بر تخت نشاندند * و در سنه خمس و عشر و ستمایه ملك عادل ازین عالم
 آب و گل بصد حسرت دل برکنده بعالم آخرت پیوست و پانزده
 پسر یادگار گذاشت * و از آن جمله پنج پسر نيك اختر بسطنت
 رسیدند كامل و معظم و اشرف و صالح و شهاب الدین غازی *
 ﴿ در ذکر ملك اشرف موسی بن ملك عادل ﴾ در زمان سلطنت
 ملك عادل پسرش ملك اشرف که موسوم بود بموسی در مدینه
 روهها بحکومت مشغولی می نمود بعد از چندگاه ایالت حران^(۱) نیز
 تعلق بوی گرفت و چون ملك او حد فوت شد حکم اشرف باخلاط
 نیز سمت نفاذ پذیرفت و در سنه خمس و عشرین و ستمایه ملك معظم
 شرف الدین عیسی که در دمشق علم سلطنت مرتفع گردانیده بود
 وفات یافت و پسرش ملك ناصر که داود نام داشت قائم مقام شد

(۱) حران — بلدة قديمة بجنوبي الرها الشهيرة بأورفا على مسافة ۳۵

کیلو متر آ منها بجنوبي کردستان

و در سنه ست و عشرين و ستمایه ملك كامل از مصر بعزیمت فتح دمشق نهضت نمود و ملك اشرف در صدد مدد ادر در آمده ملك ناصر طالب صلح كشت و بعد از ارسال رسایل و ارسال مهم بر آن قرار گرفت كه ملك ناصر بایالت اركوشوبك^(۱) و نابلس^(۲) قناعت نماید و ملك اشرف در دمشق بر تخت سلطنت نشسته حران و روهاورقه^(۳) و رأس المین^(۴) را بملك كامل باز كندارد و آنسگاه ملك كامل بمصر باز كشته ملك اشرف دمشق را بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و باستمال سپاهی و رعیت پرداخته رایت عدالت بر افراخت و او پادشاهی بود در غایت حلم و كرم رافع اساس عدل و قانع بنای ظلم و ستم بصحبت اهل خیر و صلاح بسیار مایل و الطاف همیشه اصحاب علم و فضل را شامل و در زمان دولت خود در دمشق دار الحدیثی بنا نهاد و تدریس آن بقعه شریف را بشیخ ابی عمرو ابن صلاح^(۵) داد * اولادت ملك اشرف در سنه

(۱) شوبك - اسم قلعة قديمة خربة بوادی موسی بین عمان و البحر الاحمر بشرق الاردن علی الشمال الغربی من عمان .

(۲) نابلس - مدينة شهيرة بفلسطين بشمالی القدس

(۳) رقه ، بلدة علی نهر الفرات فیما بین حلب و دیر الزور بشمالی الجزيرة

(۴) رأس المین - بلد بشمالی الجزيرة بالجنوب الشرقي من مدينة أورفا

الشهيرة . (۵) الشيخ أبی عمرو بن صلاح هو أبو عمرو عثمان بن عبد الرحمن الشهير بن صلاح من أعظم علماء الاكراد الشافعية ولد بشهر زور سنة ۵۷۷

سبعین و خستایه اتفاق افتاده و وفاتش در سنه خمس و ثلاثین و ستمایه
 روی نمود * امرا و ارکان دوات جسدش را بعد از تجهیز و تکفین
 نخست در قلعه دمشق دفن کردند و پس از چند گاه او را از آن قبر بیرون
 آورده به مارتی که در طرف مسجد جامع دمشق ساخته بود بخاک سپردند
 ﴿ در ذکر ملک کامل محمد بن ملک عادل ﴾ ملک کامل پادشاهی
 بود بجلالت قدر و نباهت شان موصوف و بتقریر رأیت عدل
 و احسان معروف لطافت طبع ذکر جمیلش بر السنه و افواه مذکور
 و حسن تدبیرش نزد اقصای و ادانی مشهور بر جاده سنن سنیه نبویه
 ثابت قدم و در محبت مقویان مات علیه مصطفویه راسخ دم * در
 لیالی جمعه مجلس شریفش بوجود عام و فضلا مشحون بودی و بنفس
 نفیس با آن طایفه مباحثه نموده تفتیش مسایل نمودی * در ایام دولت
 خود در قاهره معزیه دار الحدیثی در کمال فسحت طرح انداخت
 و بر سر قبر حضرت امام شافعی رضی الله تعالی عنه قبه در غایت
 رفعت بنا کرده تمام نمود و ملک کامل در ایام حیات پدر متعهد حل
 و عقد و رتق و فتق مهمات ممالک مصر بود و بعد از فوت ملک عادل
 در سنه خمس و عشر و ستمایه ^(۱) استقلال یافته باندک زمانی حجاز
 و یمن و شام را تسخیر نموده * بنا برین خطبای هر گاه بنام آن پادشاه

و توفی سنه ۶۴۳ وله مؤلفات قيمة فی الحدیث و اللغة و الادب .

(۱) هکذا فی النسخة المطبوعة بروسیا و فی نسختین خطیتین خمس و ستائة

عاليجاه ميرسيدند ميگفتند كه صاحب مکه و عبيدها و اليمن و زيدها
 و مصر و صعبيدها و الشام و صنايدها و الجزيره و وائيدها سلطان
 القبليتين و رب العلامتين و خادم الحرمين الشريفين ناصر الدين
 خليل (ولي) امير المومنين^۱ و وفات ملك كامل در آخر روز چهار
 شنبه ييست و يك ماه رجب سنه خمس و ثلثين و ستايمه در قلعه دمشق
 روى نمود * و مدت عمر آن پادشاه عادل قريب بچهل سال بود
 ﴿ گفتار در بيان وفات سلاطين مصر و شام و يمن ﴾

در تاريخ يافى مسطور است كه در سنه ست و عشرين و ستايمه ملك
 مسعود يوسف بن ملك كامل كه در اثني عشر و ستايمه بموجب
 فرموده جد خود لشكر بيمن كشيده آن مملكت را بتحت تصرف
 در آورده بود و بلاد حجاز را نيز مسخر کرده حكومت مى نمود
 در مکه معظمه و وفات يافت و در مرض و وصيت فرمود كه از مملكتش
 چيزى در تجهيز و تكفين او صرف نكنند و جسدش را بشيخ
 صديق كه در سلك اعظم صلحا انتظام داشت تسليم نمايند تا از
 وجه حلال بر نهج سبت حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم
 تجهيز و تكفين كند * امرا و ارکان دولت او بموجب وصيت عمل
 نموده شيخ صديق كفن آن پادشاه نيكو و اعتقاد را از ردا و از اري

(۱) هكذا في النسخة المطبوعة وفي النسختين الخطيتين لم يوجد

که بآن حج و عمر کذارده بود ترتیب کرد و او را در میانه قبور
 مسلمانان مدفون گردانید * و چنانچه وصیت نموده بود فرمود که
 بر سر قبرش نوشتند که (هذا قبر الفقير المحتاج الى رحمة الله تعالى
 يوسف بن محمد بن ابي بكر بن ايوب) و چون خبر فوت ملك مسعود
 بمصر رسید ملك كامل بغایت محزون و غمگین گشته بر اسم تعزیت
 قیام نمود * و در سنه اثنی و ثلاثین و ستمایه مقدم الجیش ملك كامل صواب
 خادم که در شجاعت ضرب المثل بود وفات یافت * از و صد غلام
 ماند که بعضی از ایشان بر تبه امارت رسیدند و هم درین سال ملك
 زاهر بن سلطان صلاح الدین یوسف که مکنی و موسوم بابو سلیمان
 داود بود و در قلعه بیره ^(۱) حکومت می نمود بعالم آخرت نهضت
 فرمود * و بعد از فوت او ملك عزیز بن ملك ظاهر که برادر زاده
 ملك زاهر بود آن قلعه را تصرف نمود * و در سنه ثلث و ثلاثین و ستمایه
 ملك محسن بن سلطان صلاح الدین در گذشت * و او در علم حدیث
 و سایر علوم معقول و منقول ماهر بود * و در تواضع و زهد مبالغه بلا
 نهایت میفرمود * و در سنه اربع و ثلاثین و ستمایه ملك غیاث الدین محمد
 ابن ملك ظاهر بن صلاح الدین یوسف در حلب بعالم آخرت انتقال
 کرد و او بعد از فوت پدر خویش ملك ظاهر در سن چهار سالگی

(۱) قلعه بیره - هی قلعه بیره جک الواقعة علی الجانب الشرقي لنهر

الفرات بغربی مدینه أوردیا بجنوبی کردستان ترکی .

بر سر پر فرمان دهی نشسته بود * و در سنه خمس و ثلاثین و ستمایه ملك
 اشرف در دمشق وفات یافت و برادرش ملك صالح که اسمعیل نام
 داشت قائم مقام او شد و ملك کامل لشکر بدمشق کشیده اسمعیل
 در شهر متحصن گشت و ملك کامل آغاز محاصره نموده بالاخره
 بین الجانیین مصالحه بوقوع انجامید و چنانکه قبل ازین رقم زده
 کلام بیان شده دو ماه که ملك کامل در دمشق بدولت و اقبال بگذرانید
 مریض گشته بسفر عقبی خرامید * دو روز فوت او مخفی مانده روز
 سیم که یوم الجمعة بود قبل از صبح و خطیب بر منبر شخصی برخاست
 و گفت (اللهم ارحم علی الملك الكامل و خلد ظلال سلطنة الملك
 العادل) از استماع این کلام یکبار مردم در خروش آمده آغاز کریه
 وزاری کردند * امرا و ارکان دولت چنان مصاحت دیدند که برادر
 زاده اش مظفر الدین یونس که ملقب بود بملك جواد در دمشق
 بنیابت ولد ملك کامل ملك عادل حاکم باشد بعد از آن در جوار
 مسجد جامع جهة ملك کامل مقبره ترتیب نموده جسد او را از قلعه
 بد آنجا نقل کردند * در ذکر سایر سلاطین آن دو دمان عالیشان و بیان
 زوال دولت و اقبال آن خاندان * در تاریخ یافعی مسطور است
 که بعد از فوت ملك کامل پسرش ملك عادل در مصر بر مسند
 سلطنت نشسته ملك جواد در دمشق نایب او گشت در سنه سبع
 و ثلاثین و ستمایه امرا و اعیان مصر بواسطه خورد سالکی که از عهده

امور ریاست بیرون نتوانست آمد برادرش ملک صالح را که ایوب
 نام داشت پادشاهی برداشتند و ملک عادل را در محفه نشانده از
 قصر امارت بیرون کردند* و جمعی کثیر از لشکریان بکرد محفه
 در آمده او را بقاعه بردند و محبوس گردانیدند و ملک صالح بعد از
 حبس برادر از روی استقلال افسردولت بر سر نهاده بدست
 مرحمت بساط نصفت بر مفارق رعیت بکسترد مساجد و بقاع
 خیر را معمور ساخته با کافه برایا بر وجه احسن زندگانی کرد و چون
 از ضبط مملکت مصر فارغ گردید لشکر بدمشق کشیده جواد را
 از حکومت آنجا معزول گردانید* امارت اسکندریه را بوی
 تفویض نمود و خود سوار شده فرمود که تا جواد غاشیه او را
 بردوش افکنده چند قدم در رکاب او برود و بعد از ارتکاب این
 بیحرمتی از کرده پشیمان گشته بطرف غور توجه کرد و عم خود
 اسماعیل را که ملقب بملک صالح بود از بعلبک طلب داشته اسماعیل
 مصلحت در اطاعت برادر زاده ندید از مجاهد که حاکم حمص بود
 استعانت جست و بامداد او مستظهر گشته از راه غیر معهود متوجه
 دمشق شد و بیکبار خود را در آن بلده افکنده اصرا و ملازمان
 ملک صالح چون این خبر شنیدند او را تنها گذاشته روی بملازمت
 ملک صالح آوردند و جمعی از لشکریان ملک ناصر حاکم کرک بملک
 صالح باز خورده فی الحال او را گرفته و بنزد پادشاه خود برده در

قلعه كرك بند کردند و چون این خبر بسمع ملك عادل که در غیبت
 برادر از قلعه بیرون آمده در مصر پادشاه شده بود رسید قاصدی
 نزد ملك ناصر فرستاده * صد دینار تقبل نمود که ملك صالح را بوی
 سپارد ملك ناصر ایتمعنی را قبول نکرد و دست بیعت بملك صالح
 داده بمراقت او روی بجانب مصر آورد بعد از وصول بمحدود آن
 مملکت امراء کاملیه مایل بسطنت ملك صالح گشته نوبت دیگر
 ملك عادل را گرفته در قلعه محبوس کردند و آنکاه ملك صالح را
 بداورا ملك مصر در آورده ملك ناصر بطرف كرك مراجعت فرمود
 و در سنه ثمان و ثلاثین و ستمایه پادشاه دمشق اسماعیل بنابر غرضی
 که داشت قلعه شقیف را بکفار فرنك باز گذاشت * و عز الدین
 عبدالسلام و ابو عمرو بن الحاجب که از جمله علماء شام بودند برین حرکت
 انکار بلیغ نمودند * و اسماعیل در غضب رفته عز الدین عبدالسلام را
 از خطابت دمشق معزول ساخت * و او را بمراقت ابو عمرو بن
 الحاجب زندان فرستاد * و در سنه احدی و اربعین و ستمایه ملك جواد
 که بعد از ملك کامل چند روزی حکومت دمشق نمود بعالم آخرت
 توجه فرمود و در سنه خمس و اربعین و ستمایه مدت حیات ملك عادل
 بن ملك کامل در حبس بنهایت رسید * و از وی عمر نام پسری ماند
 ملقب بملك مغیث * او را نیز بعد از فوت پدر در قلعه محبوس
 گردانیدند و بعد از وقوع مزبور چند نوبت میانه ملك صالح ابوب

که حاکم مصر بود و ملک صالح اسماعیل که در دمشق سلطنت
 می نمود و ملک ناصر در کرک اقامت داشت محاربات اتفاق افتاد و در
 اکثر اوقات اسماعیل مغلوب گشته و در دمشق و بابه و غلابی عظیم
 دست داد و در منتصف شعبان سنه سبع و اربعین و ستایه ملک
 صالح ایوب در منصوره وفات یافت * و قطایا که مملوک ملک صالح
 ایوب بود با اتفاق دیگر امرا مدت سه ماه فوت او را نهان داشته
 کسی بطلب ولدش ملک معظم که در بعضی از بلاد شام بود فرستادند
 و تا زمان وصول ملک معظم بقاهره معزیه رسید فوت پدرش
 ظاهر شد و خطبه و سکه باقبش موشح و مزین گشت * و در سنه
 ثمان و اربعین و ستایه کفار فرنک قصد مصر نمود * ملک معظم
 بمقابله ایشان توجه فرمود و در منزل منصوره محاربه عظیم دست
 داده نسیم فتح و نصرت بر پرچم علم معظم وزید و از معظم سپاه
 فرنک کریزان گشته هفت هزار کس از ایشان عرضه تیغ بیدریغ
 گشتند * و ملک افرنج در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شده در قلعه
 منصوره مقید کردند آنکاه ملک معظم آغاز خفت و طیش کرده
 غلامان پدرش بروی خروج کرده او را گرفته گشتند * عز الدین
 ترکمانی را که هم از ایشان بود مقدم سپاه ساختند و از منصوره علم
 عزیمت بصوب قاهره معزیه افراختند و ملک افرنج چون خود را
 پانصد هزار دینار باز خریده و بلده دمیاط را نیز بمسلمان گذاشته

مطلق العنان شد * در خلال این احوال ملک ناصر که حاکم کرک بود بدمشق لشکر کشیده آن بلده را مفتوح گردانید آنسگاه سپاه شام را فراهم آورده بطرف مصر نهضت فرمود و امراء مصر او را استقبال نموده در منزل عباسیه تلاقی فریقین دست داد و انهمزام بجانب مصریان افتاده شامیان بقاهره معزیه در آمدند و خطبه بنام ناصر خواندند * و عز الدین و قطایا با سیصد سوار جرار از غلامان صالحیه بطرف شام کریمخته در اثنای راه بطایفه از لشکر ملک ناصر باز خوردند که خزینه و طبل و علم او را همراه داشتند و بضرب تیغ و تبر ایشانرا منهزم گردانیده شمس الدین لؤلؤ را که نایب ناصر بود اسیر کردند و نشان کوسفتند رانده ذبح کردند طبل ملک ناصر را در هم شکسته خزینه او را بیاد نهب و تاراج بردادند تا غزه رانده ولد سلطان صلاح الدین یوسف را و ملک اشرف موسی ابن العادل (؟) که حاکم حمص بود و ملک صالح اسماعیل بن عادل را که شبهه از حال او سبق ذکر یافت بازمرة از امراء السیر کرده همه را از میان برداشتند * و چون این اخبار محنت آثار ملک ناصر رسید در مصر مجال اقامتش نمانده * لاجرم عروس مملکت را بر وجهی که رجعت امکان نداشت طلاق داده بحدود بعضی از ولایت شام شتافت * و این وقایع در سنه ثمان و اربعین و ستایه سمت حدوث یافت * و در سنه تسع و اربعین و ستایه طواشی که از قبل ملک ناصر

والی کرک بود * ملک مغیث عمر بن ملک عادل بن ملک کامل *
 از حبس بیرون آورده پادشاهی برداشت و حقوق نعمت
 ناصر را نابوده انکاشت * و در سنه احدی و خمسین و ستیمیه ملک
 صلاح الدین بن ملک ظاهر بن ملک صلاح الدین بن نجم الدین
 ایوب وفات یافت * و در سنه اثنی و خمسین و ستیمیه امرای اعیان مصر
 عز الدین ترکمانی را که مملوک ملک صالح ایوب بود بسطانت برداشته
 ملک معز لقب دادند * و از آن تاریخ باز پادشاهی مصر تعلق بغلامان
 گرفت * و نفاذ فرمان آل ایوب از آن دیار صفت انقطاع پذیرفت
 و چون بعضی غلامان آل ایوب که بعد از انقطاع نسل وی در مصر
 بسر پر عزت و حکومت نشسته اند با سلاطین آل عثمان معاصر بوده
 اند ذکر ایشان بتقریب در خانمه بر توالی سنین در ضمن قضایای آن
 سلاطین شوکت آیین بتوفیق رب العالمین مذکور خواهد شد *
 اما ملک ناصر داود بن معظم بن عادل که از و هم عز الدین هر روز
 در منزلی بسر میبرد در شهر سنه ست و خمسین و ستیمیه عالم
 فانی را بدرود کرد * و او طبع سلیم و ذهن مستقیم داشت * و مدتی
 بتحصیل علوم اشتغال نموده * از مؤید طوسی استماع حدیث
 فرموده بود * و شعر در کمال جودت میگفت و جواهر معانی
 بالماس فکرت میسفت * و ملک مغیث عمر بن عادل بعد از آنکه
 چند سال در کرک بحکومت گذرانید در سنه اثنی و ستین و ستیمیه

لشکر از مصر بتسخیر آن بلده مامور گشت * و ملک مغیث عمر
در شهر تحصن نموده * پس از امتداد ایام محاصره مهم او باضطرار
انجامید لاجرم امان طلبیده نزد سلطان مصر شتافت و بختیه هلاک
شده * بعد از وی هیچیک از اولاد نجم الدین ایوب را سلطنت
میسر نشد * دست تقدیر مالک الملک علی الاطلاق عظم شاهه بساط
حکومت آن طبقه را در نور دید * يفعل الله ما یشاء و بحکم ما یرید

صحیفه دوم

﴿ در ذکر عظمای حکام کردستان که اگر چه ﴾

﴿ استقلالاً دعوی سلطنت و اراده عروج ﴾

﴿ نکرده اند اما در بعضی اوقات خطبه ﴾

﴿ و سکه بنام خود نموده اند ﴾

و آن مشتمل بر پنج فصل است

فصل اول

﴿ در ذکر حکام کردستان ﴾

نقله اخبار حکام کردستان و جماعه آثار اتابکان لرستان در

نسب حکام اردلان بقلم دوزبان بر لوح بیان چنین رقم کرده اند

که از اولاد ولایه دیار بکر از نیای احمد بن مروان^(۱) که از سیاق

(۱) هكذا في النسخة المطبوعة وفي النسختين الخطيتين بابك بن سامان

کلام گذشته احوال او مشروح بوضوح می پیوندد بآبا اردلان
 نام شخصی مدتی در میانه طایفه گوران ساکن گشته * در اواخر
 دولت سلاطین چنگیزی بر ولایت شهره زول که در آخر بشهر
 زور اشتهار یافت مستولی گشت و خود را قباد بن فیروز ساسانی
 ساخت * وجه تسمیه شهر زور بقول حمدالله مستوفی آنست که
 پیوسته حکامش اگر ادب بوده اند هر کس را که زور بیشتر بوده حاکم
 انجامی شده و مستولی گشته و بحکم تدبیر و رای آن ولایت را بحیطه
 تصرف در آورده حاکم باستقلال شده و چون چند وقت حکومت
 نموده بنا کام دل از ولایت شهره زول برکنده روی بشهرستان
 عدم نهاد * و بعد از فوت وی کلول نام پسرش والی آن ولایت
 گشت * او نیز باجل موعود که قابل تقدیم و تاخیر نیست روی
 در عالم عقبی آورد * و بعد از انتقال او ازین جهان گذران اولادش
 برین ترتیب که مذکور خواهد شد در آن ولایت متصدی امر
 حکومت گشته اند * (۱) خضر بن کلول (۲) الیاس بن خضر (۳)
 خضر بن الیاس (۴) حسن بن خضر (۵) بابلو بن حسن (۶) منذر
 بن بابلو * اما چون احوال این جماعت که مذکور شد نزد راقم حروف
 محقق نبود و از کسی معتمد القول نیز چیزی نشنیده بود که بر آن
 اعتماد توان کرد لاجرم بمساعجه و اغماض از آن در گذشت و شروع
 در احوال جمعی ازین طبقه نمود که بکرات از ثقات قدسی سمات